

روز بود و روزگاری. در شهری ~~بزرگان~~ بزرگان ثروتمندی بود که طوطی ~~زیبا و~~ شیرین زبانی ~~داشت~~ داشت. او هر روز با طوطی سخن می گفت و از صحبت هایش لذت می برد.

بزرگان روزی تصمیم گرفت به هندوستان سفر کند. او هر بار که به سفری می رفت برای دوستان و غلامانش هدیه ای می آورد. بزرگان طوطی خود را بسیار دوست می داشت و در این فکر بود که برای او هم سوغاتی گران بها بیاورد.

گفت طوطی را: «چه خواهی ارمغان ~~کارت~~ کارت از خط می هندوستان؟»

گفت آن طوطی که: «دو آنجا طوطیان ~~چون~~ چون ببینی کن ز حال ما بیان

مشتاق

کان فلان طوطی که مشتاق شماست ~~از~~ از قضای آسمان در حبس ماست! ~~ا~~»

بزرگان قول داد که سلام و پیغامش را به طوطیان هندوستان برساند. او در سفر خود

چشمش به دسته ای از طوطیان افتاد. سلام و پیغام طوطی اش را به آنها داد.

طوطی ها که پی در پی حرف می زدند و شادی می کردند، با شنیدن حرف های

محل نصب  
درجستب

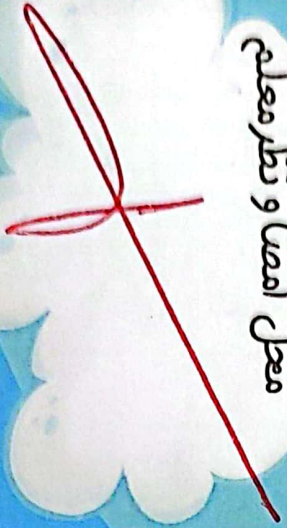
بازرگان لفظی سادت مانندند. بازرگان چشمش به طوطی‌ها بود که ناگهان دید یکی از آن‌ها به خود لرزید و از بالای درخت افتاد در.

این چرا کردم؟ چرا دادم پیام؟ سوختم به چاره را زین گفت خام

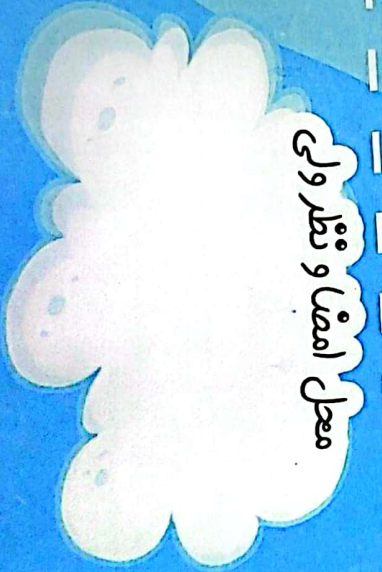
پیغام: پیام / ارغوان نهدی / خط سبز مین / گران بهانه ارزش همتا مانند

مستحق ارز و منف

معن امضا و نظر معلم



معن امضا و نظر ولی



## جدول اشتباهات املائی

<input checked="" type="checkbox"/>	به کار گیری علاقه نگارشی
<input checked="" type="checkbox"/>	تبدیل نشانه های آهایی به نوشتاری
<input checked="" type="checkbox"/>	تهاتری خوانی و زیبا نویسی
<input checked="" type="checkbox"/>	نوشتن صحیح نشانه ها

تکرار

تکرار

صحیح

۱۲